

"اوس غفور"

او هام می یافت اما آنچه گفت

سال ۵۷ تحقق یافت!

مقاله دریافتی

مقاله دنباله داری که تحت عنوان "نقش ۳ چهره در انقلاب ۵۷" در راه توده منتشر می شود، تاکنون بازتاب های گوناگونی داشته است؛ از جمله نکاتی که خوانندگان در همین ارتباط نوشته و ارسال داشته اند. ما این نکات و توضیحات را به نویسنده مقاله منتقل کرده ایم تا در ادامه مطلب خود از این نقطه نظرات نیز مطلع باشد. مقاله ای که در ادامه می خوانید، از جمله مقالات و یادداشت های دریافتی است. از دیگر خوانندگان راه توده نیز خواهشمندیم، در صورت داشتن نظر و یا توضیحی پیرامون مقاله دنباله دار "نقش ۳ چهره..." آن را به ما منتقل کنند. چه این نظرات قابل انتشار باشد و چه نباشد- راه توده

سیاست حزب در دوران انقلاب بر اساس آرمان های نیروهای اصلی شرکت کننده در آن تدوین و شکل گرفت و نه بر اساس آرمان های ایدئولوژیک رهبری این انقلاب. اگر چه رهبر مذهبی این انقلاب بواسطه سوابق مبارزاتش با رژیم شاه تنها رهبر مقبول و شناخته شده و مورد پذیرش توده های وسیع مردم واقع گردید، اما این واقعه هرگز به مفهوم تنها آلترناتیو رهبری نبود. مانند همه حوادث تاریخی، اگر مرگ طبیعی این رهبر ۱۱ سال زودتر رخ میداد، چه بسا مسیر انقلاب و حوادث بعدی آن رویکرد دیگری را برای ایران رقم می زد.

بدین ترتیب، گریبان رژیم شاه را آلترناتیوی گرفت که هرگز فکرش نه تنها از ذهن شاه، بلکه از ذهن همه زندانیان سیاسی که دست اندر کار سیاست بودند هم نمی گذشت. به همین دلیل هم در تمام سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد، رژیم شاه که بخشی از روحانیت را در مشت خود داشت و بخشی نیز از وحشت جمهوری حامی سلطنت بودند، یگانه کاتون و محفل مردمی را که آزاد گذاشت مساجد و حوزه های دینی بود. به همین دلیل، انقلاب آنهم با صفت اسلامی، چیزی بواقع در ردیف هذیان و او هام بود.

این هذیان و او هام را با ذکر نمونه ای می نویسم که جنبه تحلیلی ندارد و او هام بودن صفت اسلامی برای انقلابی را که همه در انتظار آن بودند نشان میدهد.

در سالهای سیاه استبداد آریامهری، انسان شریفی بنام "اوس غفور" را خیلی از آنها که سر از زندان در می آوردند می شناختند. ۱۵ سال در رژیم شاه حبس کشید و از روز اول حرفش یکی بود و تا آخر هم یکی ماند. حتی اعضای قتلہ منصور (نامی که عسگر اولادی وهم پرونده هایش بر خود نهاده بودند) هنگام شنیدن سخنان او سرها را پائین می انداختند و خجالت میکشیدند. مرد بی آزار و محبوب که مشهور به داشتن جنون بود، در روزهای اعیاد مذهبی لباس آراسته به تن می کرد و بر بالای چهار پایه کوچکی که خود ساخته بود می رفت و در حضور همه زندانیان سیاسی از جمله چپ ها که به احترام هم بندان مسلمان خود در این اعیاد شرکت می کردند سخنانی می گفت که نقل به مضمون آن چنین بود:

"ای زندانیان سیاسی! تردید نکنید که انقلاب اسلامی به رهبری آقای خمینی و نخست وزیری مهندس بازرگان بزودی طومار رژیم شاه را در هم می پیچد و این زندان ستاد انقلاب می گردد و بساط ظالمانه تجار مفت خور و کوره پز خانه داران جبار از هم پاشیده می گردد (که البته این حرف کنایه به عسگر اولادی و حاج بود که شایع بود دومی کوره پز خانه دارد)." جالب اینکه گاهی در این نطق ها برخی از افسران توده ای قدیمی زندان نظیر عباس حجری را جزو وزراء کابینه می آورد.

کسانی که بین سال های ۴۲ تا ۵۲ در زندان شماره ۴ قصر زندانی سیاسی بوده اند "اوس غفور" نجار بروجردی را که به جرم پرتاب یک پاره آجر به کالسکه ژنرال دوگل به هنگام عبور از میدان توپخانه دستگیر شده و به ۱۵ سال حبس محکوم شده بود از نزدیک دیده اند و پای این سخنرانی ها نشستند. همین زندانیان سرهای از خجالت به گریبان رفته اعضای "قتله منصور" را هم به یاد دارند. در عین حال که بچه های حزب ملل اسلامی (کاظم بجنوردی، ابولقاسم سرحدی زاده، عباس مظاهری و....) همگی با سرهای برافراشته و لب های خندان شاهد این ماجرای همه ساله - در چند نوبت- بوده اند.

وقوع انقلاب اسلامی حتی در سال ۵۶ آنقدر دور از ذهن بود، که پس از تیرباران بیژن جزنی و چند زندانی سیاسی با سابقه دیگر که همگی در تپه های اوین شبانه به گلوله بسته شدند، هاشمی رفسنجانی به زندانیان مذهبی پیام فرستاد "کوتاه بیانیید و زودتر بیرون بیانیید که وضع بسیار خطر ناک است."

جز بچه های حزب ملل اسلامی همگی "قتله منصور" بانضمام شماری نزدیک به ۱۰۰ نفر از جمله مهدی کروبی با شرکت در مراسم معروف به "سپاس، سپاس، سپاس" از اعلیحضرت همایونی طلب بخشش کردند و شاه هم نه از حب علی که از بغض معاویه برای همسو شدن با سیاست "کارتر" همگی را که آرم حزب رستاخیز بر سینه داشتند شامل "عفو ملوکانه" قرارداد.

حوادث سال ۵۶ تا ۵۷ بقدری پر شتاب بود که قدرت درک سمت و سوی آن را از همه نیروهای سیاسی موجود گرفت و تنها در جمع رهبری حزب توده ایران، فقط و فقط شخص کیانوری با فراست، تیز بینی و جسارت حتی ماجراجویانه اش پنج ویژگی اساسی معروف به خط امام را با پس زدن لایه های مذهبی از روی افکار شخصیت کاریزماتیک خمینی که همچون پوسته ای ضخیم مانع از دیدن آن می شد کشف و با کلماتی ساده فرمول بندی کرد. کیانوری هرگز دلباخته شخص خمینی نبود. او بشدت برای سمت و سو دادن انقلاب در وجه غالب دموکراتیک آن کوشش کرد و بهر وسیله ای تلاش میکرد این پنج خصیصه را تقویت کند و از تاثیر گذاری مخرب لایه های بالائی خرده بورژوازی که خیز سراسیمه ای برای به چنگ گرفتن قدرت سیاسی و سپس اقتصادی گرفته بود بکاهد.

(یادداشت بالا، با عنوان "حاشیه ای بر مقاله تحلیلی نقش ۳ شخصیت در انقلاب ۵۷" به راه توده رسیده است.)